

منشاء صفویه و شخصیت خونخوار شاهان صفوی

نویسنده: ابوبکر بن حسین

منبع: [/http://islamtxt.net](http://islamtxt.net)

ایران قبل از صفویه بعد از مرگ تیمور لنگ به مدت یک قرن دچار هرج و مرج و جنگهای خانگی بود، جنگهایی که بین لشکر پدر و لشکر پسر صورت می گرفت و طغیانهایی که برادر علیه برادر میکرد و مبارزاتی که بین حکام محلی صورت می گرفت همه باعث ضعف نیروی نظامی ایرانیان می شد.

در طول این دوران، حکومت مرکزی قدرتمندی وجود نداشت و حکومتهای متعدد محلی که هر کدام در قسمتی از ایران حکومت می کردند جدای از جنگهای داخلی گاهاً با همسایگان قدرتمند خود چون امپراطوری عثمانی و ازبکها و گاهاً با همسایگان نسبتاً ضعیف شروان و گرجستان وارد نزاع می شدند که تمام اینها باعث ضعف بیش از پیش این حکومتهای متعدد محلی می شد. از سویی در داخل ایران لشکر کشی هایی صورت می گرفت و در شهرهایی چون اصفهان و کرمان و فارس و خراسان و ... قتل عام و غارت می شد و در کل چنان وضعی بود که هیچ حکومت قدرتمندی وجود نداشت که بتواند در برابر حکومت نو پدید صفویه قد علم کند!

ضعف نیروی نظامی و نبود حکومت مرکزی از یک سو و صوفی زدگی مردم ایران آن دوران از سویی دست به دست هم داد که ایران مطیع لشکر قزلباش شود. به این خاطر گفتیم صوفی گری که این صوفیها چون عادت به خانقاه نشینی کرده بودند و به خیال خودشان متوکل بودند، حاضر به جنگ و مبارزه نبودند و می گفتند: ما بر خدا توکل می کنیم و اگر خدا خواست ما را بر این قوم ستمگر مدد می کند و مترنم به این بیت بودند:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد ... اگر ناخدا جامه بر تن دَرَد!

زمانی که خبر پیروزی شاه اسماعیل بر پادشاه ازبکها (شیبک خان) به مردم صوفی زده هرات رسید گفتند: "ای یاران مترسید: اگر تیغ عالم بجند ز جای ... نبرد رگی تا نخواهد خدای

صوفیها دست روی دست گذاشته و کشته شدن بزرگان و بر سر نیزه کردن سرهای مردم بیگناه را تماشا کردند!2 و الحق که نادرشاه افشار راست گفت: "از دشمن بزرگ نباید ترسید اما باید از صوفی منشی جوانان واهمه داشت"

منشاء صفویه:

کلمه صفویه به جد اعلای این دودمان که "صفی الدین اردبیلی" نام دارد، بر میگردد؛ شیخ صفی الدین از صوفیان خانقاه نشین بوده و خانقاه او صاحب بیشترین مرید در بین خانقاه

های آن دوران بود تا جایی که مریدان او را تا 13000 نفر نوشته اند³، افراد تن پرور و شکم باره ای که می خواستند بدون زحمت پول بدست آورند و شکم خود را سیر کنند به سوی این خانقاه سرازیر می شدند و چنان بود که روزی 5000 گرده نان بین این تنبلهای تن پرور پخش می شد. 4

از سویی دیگر رجال دولتی نیز توجه خاصی به دستگاه صفی الدین داشتند و به مناسبت های مختلف نذورات و هدایای بسیاری برای وی ارسال می کردند، از جمله، خواجه رشید الدین فضل الله، وزیر حکومت عصر صفی الدین (مقتول در 718 ق) هدایای بسیاری به این خانقاه تسلیم می کرد و این هدایا را وسیله ای برای تقرب به خدا می دانست! امیر چوپان مؤسس سلسله چوپانیان و ابو سعید بهادر خان از پادشاهان ایلخانی و امیر احمد رشیدی نیز از مریدان صفی الدین بودند. 5 حتی عوام مردم نیز تقرب به شیخ صفی الدین و فرزندان او را وسیله گره گشایی از کارهای خویش تلقی می کردند. 6 مایهی تعجب است که حتی سلاطین عثمانی نیز سالیانه مبلغی پول به عنوان "چراغ آقچه سی" یعنی پول چراغ و روشنایی به اردبیل می فرستادند! 7

دکتر منوچهر پارسادوست می نویسد: "شیخ صفی با هدیه هایی که از مریدان خود دریافت داشت در پایان عمر صاحب بیش از 20 روستا بود." 8

بعد از اینکه صفی الدین از دنیا رفت، فرزندش صدر الدین و بعد از او خواجه علی سیاهپوش به مقام شیخ طریقت رسید؛ خواجه علی به خاطر اینکه رنگ سیاه را نشانه ای برای سوگواری شهدای ائمه قرار داد، ملقب به "خواجه علی سیاهپوش" شد! 9 در زمان همین خواجه علی بود که با وجود اینکه پدر و جدش اظهار سیادت نکرده بودند او با ارائی؟ نسب نامه ای جعلی خودش را سید و از اول امام موسی کاظم علیه السلام معرفی کرد که البته در جعلی بودن این نسب نامه سید احمد کسروی تحقیقی مفصل انجام داده. 10

و پروفیسور راجر سیوری¹¹؛ پطروشفسکی¹²؛ عباس اقبال آشتیانی¹³؛ دکتر عبدالمجید شجاع¹⁴؛ میشل مزاولی¹⁵ و دیگران ایرادهایی در این نسب نامه ذکر کرده اند و به قول دکتر منوچهر پارسادوست: "امروزه بی اعتباری خویشاوندی دودمان صفویان با خاندان امامت شیعیان تأیید شده است." 16

در دوران خواجه علی، امیر تیمور جهانخوار! به ترکیه کنونی حمله برد و دو هزار جوانی که از آن سرزمین به اسارت گرفته بود با اشارهی خواجه علی آزاد کرد و برای خوش آمد دستگاہ صوفیہ اردبیل آن اسیران را به خواجه علی هدیه داد 17؛ آن برده ها که غالباً شیعیان عالی بودند با نام صوفیان روملو در ردیف فدائیان دستگاہ صوفیہ قرار گرفتند 18 و اینجا بود که بذر سربازان قزلباش کاشته شد که بعدها هستهی اولیہی لشکر شیخ جنید و سپس شیخ حیدر و پس از او شاه اسماعیل را تشکیل دادند. تیمور، با همه ی بی رحمی هایش، به خواجه علی احترام می گذاشت و وی و مریدانش را از پرداخت هرگونه تحمیلات دیوانی و مالیات‌های رعیتی معاف کرده بود. 19

بعد از خواجه علی پسر او ابراهیم جانشین شد که او اولین صوفی صوفی بود که دست به تشکیل دستگاہ حکومتی زد، به همین خاطر او را "شیخ شاه" می خواندند و البته ثروتی شاهانه نیز داشت؛ پروفیسور راجر سیوری دربارهی ثروت ابراهیم صوفی می نویسد: "مقبره بقدری غنی شده بود که در مطبخ های آن دیگ ها و آلات خوان از طلا و نقره وجود داشت و شیخ چون شاهان روزگار می گذراند." 20

اما بعد از مرگ او بر سر جانشینیش اختلاف شد و صوفیہ به دو دسته تقسیم شدند عده ای طرفدار پسر شیخ ابراهیم یعنی شیخ جنید و عده ای طرفدار عموی او یعنی شیخ جعفر شدند که در نهایت با دخالت حکومت (=جهانشاه) وضع به نفع شیخ جعفر تمام شد و شیخ جنید مجبور شد که به ترکیه کنونی مهاجرت کند.

شیخ جنید در ترکیه با گروهی از صوفیہ مواجه شد که به جز نام چیز دیگری از اسلام با خود نداشتند آنها دین را تنها محبت سیدنا علی می دانستند و شیخ طریقت را به حد پرستش بالا می بردند و سعادت را تنها در رضای شیخ می دانستند، نماز و روزه را تعطیل و شراب و مسکرات را حلال اعلام کرده بودند، شیخ جنید با این گروه صوفی هم داستان شد و رفته رفته به مقام رهبری این گروه دست یافت.

از جمله فرقه‌های اساسی این گروه صوفی با دیگر متصوفه در این بود که آنان بر خلاف دیگر صوفیان که کارشان نشستن در خانقاه و جمع کردن نذورات بود، دست به لشکر کشی و قتل و چپاول روستائیان و غارت قافله ها می زدند و این فرق اساسی باعث شد که شیخ جنید علاوه بر جنبه مادی از لحاظ نظامی نیز قدرتمند شود.

سالها گذشت تا اینکه شیخ جنید باری به سوی اردبیل با لشکری 5 هزار نفری به منظور زیارت قبر جد خود رهسپار شد، اما عموی او شیخ جعفر و حکومت وقت (جهانشاه) احساس خطر کردند و به تکاپو افتادند، لهذا جنید از آن دیار برگشت و در سال 864 هجری قمری 21 به سوی شروان لشکر کشید و با شروانشاه وارد مبارزه شد ولی بعد از چند روز، سپاهش منهدم و خودش به هلاکت رسید!

بعد از شیخ جنید نوبت به پسر او شیخ حیدر رسید که یک ماه بعد از فوت پدرش به دنیا آمد! حیدر تحت سرپرستی "اوزون حسن" که دایی او نیز بود تربیت شد تا به سن رشد رسید، در این هنگام عموی او که پیر طریقت و متولی بقعه شیخ صفی بود درگذشت و شیخ حیدر به جای او نشست و در همین ایام که سن شیخ حیدر از 16 سال تجاوز نمیکرد با دختر دایی خود که مارتا نام داشت و از مادری مسیحی 22 به دنیا آمده بود و خودش نیز بر کیش مسیحی بود در سال (880 ق)، ازدواج کرد. 23

از جمله اعمال عجیب شیخ حیدر این بود که هرگاه در اردبیل با مخالفت کسی روبرو می شد، به فرمان وی، مریدانش سگی را به نفت و گوگرد آغشته ساخته و آتش زده از پنجره به درون خانه مخالف می افکندند. 24

در همین دوران اوزون حسن که دایی و پدر زن و بزرگترین حامی شیخ حیدر بود از دنیا رفت؛ اما حیدر خودش را نیاخت و دست به کار شد و بقعه شیخ صفی را تبدیل به زرادخانه کرد و شروع به ساختن شمشیر و نیزه نمود و برای لشکرش یک لباس متحدالشکلی درست کرد؛ کلاه آنها به شکل تاج و دارای 12 ترک و به رنگ قرمز قرار داد؛ شکل تاج گونه اش به معنای سلطنت تشیع و 12 ترک آن اشاره به دوازده امام شیعه و رنگ قرمزش نشانه ی خونخواهی از اهل سنت بود به خاطر همین کلاه آنها را قزل برک یا قزلباش به معنای سرخ سر یا سرخ کلاه نامیدند. 25

ترکها و ترکمانها و عده ای تاجیک از اطراف خصوصاً آناتولی یعنی ترکیه کنونی از قبایل مختلف مانند افشار و استاجلو و بیات و بهار لو و قاجار و تکلو و شیخاوند و ... که نزدیک به 30 قبیله و طایفه کوچک و بزرگ می شدند به سمت اردبیل سرازیر شدند و لشکری ده هزار نفری یا به قولی دوازده هزار نفری را تشکیل دادند!

دکتر ذبیح الله صفا در همین باره می نویسد: "مردانی که برگرد شاه اسمعیل صفوی جمع آمده بودند از طایفه های ترک زبان مختلفی بودند که در آذربایجان و دیار بکر و شام و

آناتولی و کرانه های دریای مازندران سکونت داشتند مانند تکلو، روملو، شاملو، استاجلو، افشار، قاجار و جز آنها. اینان همه از ترک نژادانی بودند که در برابر ترکمانان عثمانی و آق قویونلو و قراقویونلو نتوانستند نمدی از کلاه فرسوده ایران و آسیای صغیر ببرند و بدنبال فرصتی می گشتند تا از رویدادهای آذربایجان و آناتولی و شمال عراق برای رسیدن به آب و نان و جاه و مقام، و یا گرفتن انتقام خود از ترکمانان امارت یافته مذکور بهره بردارند، و همینکه ستاره بخت "مرشد کامل" درخشیدن آغاز کرد به پیشگاه او هجوم بردند و در شمار قزل برکان یا قزلباشان اصلی درآمده هسته بنیادی سپاه صفوی را تشکیل دادند. "26

حیدر با لشکرش در حالی که تقریباً 24 ساله بود به جنگ "چرکس" ها در نواحی شمال غرب ایران رفت و توانست اسرا و غنائم زیادی به دست آورد، چهار سال بعد دوباره به همان دیار لشکر کشید که از سویی بر غنائم و اموال و اسرای او می افزود و از سویی شهرت او گسترش می یافت و افراد بیشتری به سپاه او می پیوستند.

در سال 893 27 به قصد انتقام خون پدرش به سوی شروان لشکر کشید و با لشکر شروانشاه "فرخ یسار" وارد مبارزه شد در ابتدا بر "فرخ یسار" غلبه یافت و فرخ یسار به قلعه گلستان پناه برد 28 و از آنجا به حاکم "آق قویونلو" نامه نوشت و از او درخواست کمک کرد، در این بین شیخ حیدر بیکار ننشست و به شماخی لشکر کشید و در آنجا که همه اهل سنت بودند دست به غارت و قتل و کشتار زد؛ به قول مورخ: "شیخ حیدر شهر شماخی را غارت کرد و مردم بسیاری را کشت. او که با "زاهدان" و "مدرسان" سنی دشمنی داشت، پیش از همه، آنان را به قتل رسانید و پس از کشتار مردم و غارت شهر، شماخی را آتش زد و قلعه گلستان را محاصره کرد" 29

در این حین آق قویونلوها به کمک شروانشاه آمدند و به یکباره ورق برگشت و شیخ حیدر که غالب بود در محاصره گرفتار شد و در حین مبارزه، پهلوانی به قصد نبرد با شیخ حیدر خارج شد و به ضرب نیزه ای که گویا بر حلقش وارد آورد حیدر را زخمی کرد. 30

فضل الله روزبهان (م قرن 10) در این باره با نثر زیبای خودش می نویسد: "میر دل آور... با شیخ حیدر به پنجهی مردی همچو شیر نبردی در آویخت و به دست زور، شراب غرور را از کاسه سر او فرو ریخت. در تک و تاز بدو نیزه رسانید و از اسب دولتش بر خاک ذلت چسبانید". 31

میریدانش که وضع را وخیم دیدند، شیخ زخمی را بر اسبی سوار کردند و قصد فرار نمودند، سربازان خصم که با خبر شدند راه را بر آنها بستند و قزلباشها مجبور به مبارزه شدند ولی به قول ابن روزبهان: "فامّا دست از کار و کار از دست و پای از زور و زور از پای رفته بود" 32 سربازان مخالف بر قزلباشها غالب شدند و به شیخ حیدر که زخمی و درمانده شده بود رسیدند و: "شرّ شیخ حیدر را از جهان و سرش را از لاشه ناتوان برداشتند" 33 بعد از آن سرش را دو روز در تبریز به دار آویختند 34 و به قولی، یکی از میریدان شیخ حیدر سر حیدر را دزدید و بعد از 14 سال زمانی که شاه اسماعیل در تبریز بر تخت نشست سر حیدر را به پسرش، شاه اسماعیل رساند و از او جایزه دریافت کرد! اما به قول دو تن از سیاحان ونیزی سر حیدر را بعد از مدتی جلو سگان انداختند! 35.... والله اعلم

زمانی که شیخ حیدر کشته شد، اسماعیل یک ساله بود و بعد از کشته شدن پدرش، قزلباشها اسماعیل را همراه با دو برادرش که از او بزرگتر بودند یعنی سلطان علی و ابراهیم میرزا و مادر مسیحیشان به منطقه اصطخر در شیراز فرستادند؛ آنها نزدیک به 6 سال در آن دیار ماندند و بعدها به اردبیل و سپس به لاهیجان سفر کردند که در این بین دو برادر بزرگتر اسماعیل کشته و از دنیا رفتند 36 و فقط "اسماعیل" ماند که در این سن کم، قزلباشان او را مرشد کامل و صوفی اعظم و بالاخره شاه اسماعیل می خواندند!

اسماعیل تا 7 سالگی تحت تربیت مادر مسیحیش 37 و بعد از آن تحت تعلیم یک معلم شیعه زیدی و زیر نظر صوفیانِ منحرف بود تا اینکه به سن 13 سالگی رسید!

در این تاریخ یعنی ما بین سال 905 تا 906 هجری قمری .. ایران بر اثر جنگهای داخلی دچار ضعف شدید شده بود، خصوصاً که اخیراً جنگهای خانگی میان بازماندگان اوزون حسن بالا گرفته بود و سرگرم زد و خورد و قلع و قمع یکدیگر بودند، تمام اینها باعث می شد که یک لشکری که سالها از نبرد و جنگ فاصله گرفته و سربازان آن را ترکهای بیگانه که از ترکیه به ایران سرازیر شده بودند تشکیل میداد بتوانند به راحتی در ایران بتازند بدون اینکه رقیب و مانع جدی در برابرشان وجود داشته باشد!

خونخوارای شاهان صفوی:

اسماعیل 13 ساله شد و فاجعه و جنایات صفویه بعد از 13 ساله شدن شاه اسماعیل اوج گرفت، یک نوجوان 13 ساله که در این سن بی رحمتترین و خونخوارترین فرد تاریخ بشریت بوده است، بعضی او را با نرون که حتی به مادر و برادر خودش نیز رحم نکرد و مسیحیان را

قتل عام کرد و تعداد زیادی از آنها را سوزاند و از سویی دو تن از همسران خودش را که یکی از آنان باردار نیز بود را کشت، مقایسه کرده اند، این مقایسه توسط شخصی به نام "آنژیو لئو" یا "آنجلو" صورت گرفته که وی در مورد شاه اسماعیل گفته است: "بعد از نرون گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد." 38

بعضی نیز او را چنگیز و تیمور آن زمان دانسته اند چنانکه محمد عارف اسپناچی (م 1310ق) او را با چنگیز و تیمور مقایسه کرده و می نویسد: "بسیار خونخوار و غدار و با چنگیز و تیمور در ایجاد نکال و عذاب همکار بود. آدمی را زنده کباب کردن و دو درخت را به زور چند نفر مثل فنر به هم پیوسته و دست و پای آدمی را به آن درختها بسته، بعد درختها را رها کرده آدمی را طولانی دو شقه نمودن و زنده زنده در دیگ جوشاندن و انسان را از جای بلندی سرازیر آویخته، گردنش را سنگ سنگینی بسته، سرش را کندن و از خایه آویختن همه ایجاد شاه اسماعیل است. با اینکه مروج مذهب شیعه امامیه بود، در جای آب شراب می آشامید و همیشه ندماء مجلس او زنان و پسران خوش منظر بودند. در محرم فقط در روز عاشورا مجلس عزایی منعقد کرده، یکی از وعظ کتاب روضة الشهداء حسین واعظ کاشفی را بر منبر می خواند." 39

حتی عده ای او را "دجال" دوران دانسته اند چنانکه ازبکها که توسط وزیر شاه اسماعیل به نام "یار احمد نجم ثانی" قتل عام شده بودند در مورد صفویه گفته اند: "گویا روزگار این بلای سیاه را در برابر قتل عام چنگیز خان و امیر تیمور خان بانتقام فرستاده است بجانب ترکستان، چون جزای عمل حق است و این دجال است، اگرچه دجال را این قهر و غضب و تغلب نیست" 40

توجه داشته باشید که هم عصران شاه اسماعیل، او را از دجال نیز خونخوارتر می دانند! خور شاه بن قباد الحسینی (م 972ق) که مداح شاه اسماعیل و هم مذهب اوست و همچنین ابوالحسن قزوینی (م قرن 12) که او نیز مداح صفویه است، می نویسند: "شاه اسماعیل ... ضبط و سیاست به افراط داشت و در سفک دما و ریختن خون به غایت حریص بود. به گناه اندک حکم قتل می فرمود." 41

مرتضی راوندی هم به شاه اسماعیل لقب "قهرمان خونریزی" داده است! 42

دکتر حسن جوادی نیز می نویسد: "اگر داستان دلاوریهای شاه اسماعیل جوان و قدرت رهبریش او را مردی فوق العاده جلوه دهد، مسلماً شرح وحشیگریها و خون - ریزیهایش او را

جزو سفاکان نامدار عصر خود قرار می‌دهد. تصویری که سوداگر ونیزی و هم چنین ایتالیاییان دیگر، از حیات او می‌دهند توأم است با خونریزی و تعصب جنون آمیز مذهبی " 43 دکتر عبدالحسین زرین کوب در مورد شاه طهماسب اول صفوی می نویسد: "دادخواهان که در حکومت بی مسؤولیت و پر هرج و مرج اواخر عمر او عده شان پیوسته بر افزون بود، مکرر در اطراف دولتخانه فریاد و شکایت و اعتراضشان بلند بود و او که به سبب کاهلی و خست مایل به شنیدن عرایض آنها نبود به بهانه‌ی رعایت شریعت آنها را حواله به رجوع به محاکم شرعی می کرد و از رسیدگی به احوال آنها که غالباً از احکام همین محاکم شاکی بودند، خود داری می کرد _ به قول سعدی بنای ظلم از اول اندک بود هر که آمد چیزی بر آن مزید کرد تا بدین پایه رسید که هست." 44

دکتر ذبیح الله صفا در مورد شاه اسماعیل دوم می گوید: " خونریزیهای شاه اسمعیل ثانی چندان بود که بی‌گمان نشان از جنون خاص او درین راه می‌دهد و چنان در تاریخ مشهورست که حاجت بازگفتن ندارد" 45

زرین کوب در مورد شاه اسماعیل دوم می نویسد: "وی به محض وصول به سلطنت، هم نسبت به مذهب پدران خویش عکس العمل نشان داد هم قطع نسل تمام خویشان را که شامل عموها، عمو زادگان، برادران و برادرزادگان خودش میشد با بیرحمی تمام مایه تشفی خاطر خویش یافت" 46

و باز هم می‌گوید: "سلطنت او کوتاه، خونین و آکنده از خشونت و بی ثباتی بود" 47

در مورد شاه عباس، خمینی در یکی از سخنرانیهایش می گوید: " و من گمان ندارم در تمام سلسله سلاطین حتی يك نفرشان آدم حسابی باشد، منتها تبلیغات زیاد بوده است، برای شاه عباس آن قدر تبلیغ کردند، با اینکه در صفویه شاید از شاه عباس بدتر آدم نبوده، در قاجاریه آن قدر از ناصر الدین شاه تعریف کردند و شاه شهید و نمی دانم امثال ذلك،..." 48 کروسینسکی (م 1169ق) که خود شاهد فجایع عصر صفویه بوده است، می نویسد: "بتحقیق ایران به این خون آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است" 49 وی دوره سلطنت شاه صفی صفوی را "يك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی" 50 می داند! و محمد رضا نصیری در مورد شاه صفی می‌گوید: "به عبارت دیگر عصر شاه صفی، عصر نسل کشی و حکومت ترور و وحشت، توطئه، نا امنی و بی‌اعتمادی توده مردم به دستگاه حاکمه بود" 51

دکتر عبدالمجید شجاع در مورد "شاه عباس دوم" می نویسد: "با دقت در اعمال شاه عباس دوم در مواجهه با زنانش، می توان به این نتیجه رسید که او گرفتار بیماری روانی "سادیسزم" بوده که طی آن، شخص بیمار از آزار دادن و شکنجه کردن زنان لذت می برده است." 52

و شاردن که شرایط آن دوران را به عینه دیده و در دربار صفویه حضور داشته است، شاهان صفویه را مستبدترین شاهان روی زمین دانسته است! 53

شاردن در مورد شاه سلیمان می گوید: "شاه (شاه سلیمان) همیشه مست است و مع الوصف چنان مستبد است که هر فرمانی که می دهد ولو در خواب باشد، باید بی درنگ اجرا شود. بزرگان و رجال نامدار برای تحصیل ثروت و مکننت، پوست مردم را در سراسر کشور می کنند" 54

کورنی لوبرون سیاح آلمانی که در همان دوران (دوره شاه سلیمان) به ایران آمده درباره‌ی استبداد شاه می نویسد: "سلطنت مطلقه ایران خودکامه ترین پادشاهی است که ممکن است توسط شاهی وجود داشته باشد. قدرتی اعمال می شود که تنها قانون، اراده اوست. مال و جان تمام اتباع در هر شرایط و در هر مقامی در اختیار اوست" 55

و در مورد شاه سلطان حسین، مرتضی راوندی می نویسد: "به نظر محققان شوروی: "...شاه سلطان حسین پادشاهی بیخرد، ضعیف النفس، بی شخصیت و بی استعداد بود... "آرتمی ولینسکی" سفیر روس در یادداشتهای روزانه خویش، درباره شاه سلطان حسین چنین می نویسد: "... حتی میان عوام الناس نیز چنین ابله‌ی کمتر یافت می شود تا چه رسد میان تاجداران." 56

و در مورد وضع تاسف بار مذهبی مسلمانان و همچنین مسیحیان و یهودیان و زردشتیان در عصر صفویه، مرتضی راوندی چنین می گوید: "آزادی مذهب و آزادی عقیده و ایمان که یکی از ابتدایی ترین حقوق بشری است، در آن روزگار مطلقاً رعایت نمی شد." 57 در پایان:

دکتر حسن جوادی میگوید: "پایه های سلسله صفویه در میان آتش و خون بنا شد." 58

التماس دعا

مصادر

- 1 - بدایع الوقایع، ج2، ص: 247 ، زین الدین واصفی(م قرن 10) ؛ بنیاد فرهنگ ایران -تهران
- 2 -زین الدین واصفی که خود شاهد این کشتار بوده به تفصیل در این باره سخن گفته است. "بدایع الوقایع، ج2 ، ص: 247 - 253 (پیشین)"
- 3 - تاریخ حبیب السیر، ج4، ص: 418 ، غیاث الدین خواندمیر (م 942ق) ، نشر خیام -تهران، ط4
- 4 - شاه اسماعیل اول "پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی" ، ص:121 ، دکتر منوچهر پارسادوست ؛شرکت سهامی انتشار -تهران ، ط3
- 5 - شاه اسماعیل اول، ص:121 ، پارسادوست ؛ پیشین
- 6 - ر.ک : روزگاران ص 641 - 642 ، عبدالحسین زرین کوب ؛ نشر سخن -تهران ، ط5
- 7 - "فتوحات شاهی، ص: 12 ؛ مقدمه محقق ، محمد رضا نصیری،انجمن آثار و مفاخر فرهنگی -تهران ؛ ط1" و "تشکیل دولت ملی در ایران، ص: 4 ، والتر هینتس ؛ ترجمه کیکاووس جهاننداری ؛ نشر خوارزمی -تهران ، ط1362"
- 8 -شاه اسماعیل اول ، ص:121 ، پارسادوست ، پیشین
- 9 - روزگاران ص 643 "پیشین"
- 10 - ر.ک : کتاب "شیخ صفی و تبارش" از سید احمد کسروی و : "نژاد و تبار صفویه ، کسروی ، مجله آینده ، سال دوم ، تیر و مرداد 1306 ، شمار? 5 و مهر 1306 شماره 7"
- 11 - ر.ک : تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی ، ص: 209 - 212 ، راجر سیوری ؛ ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمد باقر آرام ، نشر امیر کبیر ، ط1
- 12 -اسلام در ایران، ص 383 ، ایلیا پاولویچ پتروفشسکی ، ترجمه کریم کشاورز ، نشر پیام ، ط7
- 13 -تاریخ مفصل ایران ، ص662 ، عباس اقبال آشتیانی ؛ نشر خیام ، ط1347
- 14 -زن ، سیاست و حرمسرا در عصر صفویه ، ص98 - 99 ، عبدالمجید شجاع ، نشر امید مهر - ط1
- 15 -پیدایش دولت صفوی ، ص 124 ،میشل مزاولی ، ترجم? دکتر یعقوب آژند ، نشر گسترده ، ط2
- 16 - شاه عباس اول ، پادشاهی با درسهایی که باید گرفت ، ج:1 ص:21 ، منوچهر پارسادوست ؛ شرکت سهامی انتشار -تهران ، ط1" و در جایی دیگر به تفصیل در این باره سخن گفته است: "ر.ک : شاه اسماعیل اول، ص:177 - 184 ، پارسادوست ؛ پیشین"

- 17 - "زده التواریخ، ص: 44 ، محمد محسن مستوفی ؛ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار -تهران، ط1 " و "عالم آرای شاه اسماعیل، متن، ص: 21 ، مولف ناشناس ؛ انتشارات علمی و فرهنگی -تهران؛ ط2 " و "عالم آرای صفوی، ص: 18-19، به کوشش ید الله شکری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران-تهران، 1350"
- 18 - روزگاران ص 644 پیشین
- 19 - شاه اسماعیل نامه (مقدمه مصحح)، متن، ص: 35 - 36 ، قاسمی حسینی گنابادی ؛ مصحح: جعفر شجاع کیهانی ؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی -تهران، ط1
- 20 - ایران عصر صفوی ، ص: 14 ، راجر سیوری ، ترجمه کامبیز عزیزی؛ نشر سحر ، 1366ش ، ط2
- 21 - بوداق منشی سال 860 را ذکر کرده است (جواهر الاخبار، ص: 109 ، بوداق منشی قزوینی ؛ میراث مکتوب -تهران ، ط1) که البته دقیقترش چنانکه در "روزگاران ص 659" آمده سال 864 است.
- 22 - نام مادر مارتا: دسپینا کاترینا (-شاهزاده کاترینا) دختر کالویو حنا (کالوژان) امپراطور طرابوزان بوده است.
- 23 - اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل، متن، ص: 316 ، عبدالحسین نوایی ؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب -تهران، ط1
- 24 - تاریخ اجتماعی ایران، ج2، ص: 379 ، مرتضی راوندی ؛ نشر نگاه -تهران ، ط2
- 25 - روزگاران ص 660 .. پیشین
- 26 - تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 92 ، ذبیح الله صفا ، نشر فردوس ، ط8
- 27 - جواهر الاخبار، ص: 110 .. پیشین
- 28 - فتوحات شاهی (امیر صدر الدین)، متن، ص: 411 ، تعلیقات محمد رضا نصیری؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی -تهران، ط1
- 29 - فتوحات شاهی، متن، ص: 411 ، تعلیقات محمد رضا نصیری .. پیشین
- 30 - (تاریخ عالم آرای امینی، متن، ص: 291 و ص 294 ، فضل الله بن روزبهان ؛ میراث مکتوب -تهران ، ط1) می نویسد: "سهم جلادت شیخ به پر تیری بی پر و بال شد و سرش که زیر دست فلک نشدی ، در راه فلاکت پایمال شد و دست قضا نای حلقش سوراخ کرد، لاجرم نغمه هلاک سراپید و مضراب پیکان بر رگ جاننش در آویخت، هر آینه آهنگ راه عدم کرد."
- 31 - تاریخ عالم آرای امینی، متن، ص: 291 .. پیشین

- 32 - تاریخ عالم آرای امینی، متن، ص: 294.. پیشین
- 33 - تاریخ عالم آرای امینی، متن، ص: 294.. پیشین
- 34 - "تاریخ عالم آرای امینی، متن، ص: 295... پیشین" و "روزگاران ص 662.. پیشین"
- 35 - فتوحات شاهی، متن، ص: 412 - 413... تعلیقات محمد رضا نصیری .. پیشین
- 36 - ر.ک: روزگاران: ص 662 .. پیشین
- 37 - مادر او "مارتا" دختر اوزون حسن بود که علمشاه خاتون و حلیمه بیگم نیز نامیده می شد.
- 38 - "ترجمه تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج 4 ص 49؛ باب: "شاه اسماعیل مذهب شیعه را جبرا در تبریز رواج می دهد" و "تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 97، ذبیح الله صفا، نشر فردوس - تهران، ط 8"
- 39 - انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، ص: 271، محمد عارف اسپناچی؛ نشر: دلیل - قم، ط 1
- 40 - عالم آرای صفوی ص 375 (مجهول المؤلف) - تهران، ط 1350؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 67، ذبیح الله صفا ... پیشین
- 41 - تاریخ ایلچی، نظام شاه، متن، ص: 83، (پیشین)؛ فواید الصفویه، متن، ص: 15، ابو الحسن قزوینی؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران، ط 1
- 42 - تاریخ اجتماعی ایران، ج 7، ص: 201.. پیشین
- 43 - ایران از دیده ونیزیان؛ مجله بررسی های تاریخی - شماره 49، صفحه 115؛ بهمن و اسفند 1352، حسن جوادی
- 44 - روزگاران ص 679.. پیشین
- 45 - تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 103، ذبیح الله صفا .. پیشین
- 46 - روزگاران ص 680 .. پیشین
- 47 - روزگاران ص 680.. پیشین
- 48 - صحیفه امام، ج 19، ص: 434؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - تهران
- 49 - تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 104، دکتر ذبیح الله صفا؛ نشر فردوس - تهران، ط 8
- 50 - تاریخ ادبیات در ایران، ج 5 بخش 1، ص: 104، (پیشین)

- 51 - ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، مقدمه (از نصیری)، ص: 22، محمد یوسف
واله قزوینی اصفهانی، محقق / مصحح: محمد رضا نصیری؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
_تهران، ط2
- 52 - "زن، سیاست حرمسرا در عصر صفویه ص 156، عبدالمجید شجاع" و "رک: سیاسی
علی اکبر، روانشناسی شخصیت، نشر سیمرغ _تهران، ط4"
- 53 - سفرنامه شاردن، ج3، ص: 1152؛ توس _تهران، ط1
- 54 - انقراض سلسله صفویه، متن، ص: 25، لارنس لاکهارت، انتشارات علمی و
فرهنگی _تهران، ط3
- 55 - همراه با سیاحان و جهانگردان ج3 ص 170 - 171؛ محمود حکیمی، انتشارات آرون
_تهران، ط1 سال 1383 ش؛ تاریخ اجتماعی ایران، بخش 1 ج4، ص: 250
- 56 - تاریخ اجتماعی ایران، ج2، ص: 425 (پیشین)
- 57 - تاریخ اجتماعی ایران، بخش 2 ج8، ص: 56، مرتضی راوندی؛ انتشارات نگاه _تهران، ط2
- 58 - ایران از دیده ونیزیان؛ مجله بررسی های تاریخی _ شماره 49، صفحه 118؛ بهمن و
اسفند 1352، حسن جوادی